

ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی: تقابل دو رویکرد کمینه‌گرا

زانیار نقشبندی^۱

دانشجوی دکتری گروه زبان‌شناسی دانشگاه بوعلی سینای همدان

(از ص ۱۱۳ تا ص ۱۳۲)

تاریخ دریافت مقاله: ۹۳/۴/۲؛ تاریخ پذیرش مقاله: ۹۳/۸/۲۵

چکیده

مقاله‌ی پیش‌رو درصدد است تا با تکیه بر امکانات نظری مفهوم فاز تحلیلی کمینه‌گرا از ساخت‌های کنایی نشاندار در گویش هورامی بدست دهد. در این راستا پس از اشاره به ویژگی‌های رویکرد مشخصه‌بنیادی که پیش‌تر برای توجیه خصوصیات منحصر بفرد این دسته از ساخت‌های زبانی در هورامی ارائه شده و نیز معرفی سازوکارهای دخیل در نظریه‌ی فاز، در نهایت تحلیل جدیدتری از ساخت‌های مورد بحث در سایه نظریه فاز بدست داده خواهد شد. مقایسه‌ی تحلیل‌های نظری فوق نشان می‌دهد که قائل شدن به مفهوم فاز و الزامات نظری مترتب بر آن نظیر شرط نفوذناپذیری فاز و صرف نظر از فرضیه‌ی گروه متمم‌ساز گسسته و فرافکن‌های بیشینه‌ی مبتدا و تأکید که در قالب تحلیل‌های مشخصه بنیاد این ساخت‌ها پیشنهاد داده شده‌اند، تصویری موجزتر و اقتصادی‌تر از فرایند اشتقاق نحوی ساخت‌های کنایی نشاندار ارائه می‌دهد. به لحاظ نظری دستاوردهای مقاله‌ی حاضر را می‌توان به مثابه‌ی تأییدی بر اهمیت اعمال ملاحظات مربوط به نظریه‌ی فاز در تعیین روند کلی فرایند اشتقاق نحوی ساخت‌های زبانی در چارچوب برنامه‌ی کمینه‌گرا دانست.

واژه‌های کلیدی: هورامی؛ ساخت‌های کنایی نشاندار؛ فرضیه‌ی گروه متمم‌ساز گسسته؛ فاز؛ شرط نفوذناپذیری فاز.

۱- مقدمه

بررسی سیر تکوین ساخت‌های کنایی در زبان‌های ایرانی و تبیین ویژگی‌های بنیادین الگوی انطباق کنایی همواره یکی از چالش‌های عمده‌ی زبان‌شناسی ایرانی بوده است. الگوی انطباق کنایی در بسیاری از زبان‌های ایرانی نو مشاهده می‌شود. این الگو در زبان‌های ایرانی عمدتاً در ساخت‌های دستوری گذشته متبلور می‌شود. تنوع ساختاری این الگوهای کنایی در زبان‌های ایرانی نو آنقدر زیاد است که برخی از زبان‌شناسان در کنایی خواندن برخی از این الگوها شک کرده و ترجیح داده‌اند عناوین دیگری غیر از عنوان کنایی برای آنها بکار گیرند (دبیرمقدم ۱۳۹۲، هیگ^۱ ۲۰۰۸). برخی از زبان‌شناسان خاستگاه اصلی الگوی انطباق کنایی را ساخت‌های صفت مفعولی در دوره‌ی فارسی میانه می‌دانند که با حذف ستاک کامل^۲ جایگزین ساخت تصریفی کامل شده است (بنونیست^۳ ۱۹۶۶، باینون^۴ ۲۰۰۵، هیگ ۲۰۰۸، دبیرمقدم ۱۳۹۲). با حذف ستاک گذشته‌ی نامعین^۵ در فارسی میانه، ساخت صفت مفعولی فارسی باستان دچار گسترش نقشی شده و برای القای معنای رخدادی مترتب بر ساخت‌های متعددی گذشته در زبان فارسی میانه نیز بکار گرفته شده است (منشی‌زاده و کریمی ۱۳۸۸). استفاده از حقایق مربوط به سیر تاریخی شکل‌گیری الگوی انطباق کنایی دست‌مایه‌ی بسیاری از تحلیل‌های صوری هم‌زمانی در باب ساخت‌های کنایی در زبان‌های ایرانی نو بوده است. (آدن و هولمبرگ^۶ ۲۰۰۴، کریمی ۱۳۸۸، ۱۳۹۰، ۲۰۱۰).

جستار حاضر به مطالعه‌ی دسته‌ی نادری از ساخت‌های کنایی به نام ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی می‌پردازد و می‌کوشد تا در پرتو مفاهیم برنامه‌ی کمینه‌گرا به تحلیل این ساخت‌ها بپردازد. پیش‌تر نقشبندی (۱۳۹۰) و کریمی‌دوستان و نقشبندی

^۱ .Haig

^۲ .perfect

^۳ .Benvenist

^۴ .Bynon

^۵ .aorist

^۶ .Odden Holmberg

(۱۳۹۰) کوشیده‌اند تا تحلیلی مشخصه بنیاد از این ساخت‌های زبانی بدست دهند. این تحلیل‌ها بر پایه‌ی فرضیه‌ی گروه متمم‌ساز گسسته^۱ و بر مبنای فرض حرکت سازه‌های مؤکد و مبتدا به جایگاه شاخص گروه‌های مبتدا^۲ و تأکید^۳ شکل گرفته‌اند (هگمن و گوئرون^۴ ۱۹۹۹). چنین به نظر می‌رسد که با دخیل کردن ملاحظات مربوط به نظریه‌ی نظریه‌ی فاز^۵ (چامسکی ۲۰۰۴، ۲۰۰۱، ۲۰۰۰، ردفورد^۶ ۲۰۰۹، سیتکو^۷ ۲۰۱۴) می‌توان می‌توان تصویر اقتصادی‌تری از شیوه‌ی اشتقاق نحوی ساخت‌های کنایی نشان‌دار بدست داد. مقاله‌ی حاضر مشخصاً درصدد یافتن پاسخی برای این پرسش است که آیا لحاظ کردن مفهوم فاز و سازوکارهای نظری ملازم با آن منجر به ارائه‌ی تحلیل‌هایی بهینه‌تر برای تبیین ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی می‌شود؟

ساختار کلی مقاله‌ی پیش‌رو بدین صورت است: بخش دوم به بررسی سازوکارهای نشان‌دار و بی‌نشان بیان الگوی انطباق در هورامی می‌پردازد. بخش سوم رویکرد مشخصه بنیاد کریمی‌دوستان و نقش‌بندی (۱۳۹۰) و نقش‌بندی (۱۳۹۰) را در ارتباط با ساخت‌های کنایی نشاندار معرفی می‌کند. در بخش چهارم ضمن معرفی نظریه‌ی فاز و مفاهیم مرتبط با آن کوشش می‌شود تا با تکیه بر مفهوم فاز رویکرد نظری بدیلی برای تبیین ساخت‌های کنایی نشاندار بدست داده شود. بخش پنجم و پایانی مقاله به مقایسه رویکردهای معرفی شده در این جستار و جمع‌بندی مباحث می‌پردازد.

۲- الگوی انطباق در هورامی

هورامی عضوی از خانواده‌ی زبان‌های گورانی است که در شاخه‌ی شمال غربی زبان‌های ایرانی نو قرار دارد. گویشوران هورامی در ایران در دو استان کرمانشاه و کردستان سکونت دارند. در مورد ماهیت این گونه‌ی زبانی و تعلق آن به خانواده‌های زبانی متفاوت اختلاف نظرهای جدی وجود دارد؛ برخی آن را گونه‌ای از زبان کردی می‌دانند و برخی از ایران‌شناسان، هورامی را همچون سایر زبان‌های گورانی متفاوت از زبان کردی

^۱.split CP Hypothesis

^۲.topic phrase

^۳.focus phrase

^۴Hageman and Gueron

^۵.Phase Theory

^۶.Radford

^۷.Citko

می‌دانند. در پژوهش حاضر گونه‌ی پاره‌ای این زبان به عنوان معیار مطالعه اختیار شده و هر جا سخن از هورامی به میان می‌آید، منظور گونه‌ی پاره‌ای هورامی است.^۱ هورامی همچون بسیاری دیگر از گویش‌ها و زبان‌های ایرانی نو واجد الگوی انطباق کنایی گسسته است. الگوی کنایی تنها در بخش محدودی از دستور و مشخصاً در ساخت‌های دستوری گذشته متبلور می‌شود و در سایر ساخت‌های زبانی الگوی انطباق غالب، الگوی مفعولی است. به دیگر سخن در این زبان ویژگی‌های الگوی انطباق کنایی فقط در بندهایی ظاهر می‌شود که فعل آن‌ها مشتق از ستاک گذشته است. از آن جایی که هورامی در جریان گذار خود به رده‌ی زبان‌های تحلیلی به نسبت زبان‌ها و گویش‌های اطرافش روند کندتری را طی کرده و تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی^۲ را حفظ کرده است، می‌توان الگوهای انطباق مفعولی و کنایی را در هر دو سطح حالت‌نمایی آشکار سازه‌های نحوی و مطابقه‌ی فعلی مشاهده کرد.

۲-۱- ساخت‌های کنایی بی‌نشان

هورامی از دو سازوکار متفاوت برای نشان دادن الگوی کنایی بهره می‌گیرد. سازوکار نخست به اشتقاق ساخت‌هایی منجر می‌شود که ساخت‌های کنایی بی‌نشان نام دارند (کریمی دوستان و نقشبندی ۱۳۹۰، نقشبندی ۱۳۹۰). در این دسته از ساخت‌های زبانی که فاقد هر گونه خوانش معنایی ویژه و نشاندار هستند، واژه‌بست غیرفاعلی هم مرجع با فاعل به عنوان نشانه‌ی مطابقه با فاعل بند متعدی بر روی نخستین سازه‌ی غیرفاعل و در جایگاه واکرناگل قرار می‌گیرد. الگوی مطابقه‌ی فعلی بکار رفته در این سازوکار بدین صورت است که در بندهای لازم فاعل جمله با فعل اصلی رابطه‌ی مطابقه برقرار می‌کند و در مقابل در بندهای متعدی سازه‌ی مفعول صریح با فعل جمله مطابقه دارد. داده‌های زیر ویژگی‌های ساخت‌های کنایی بی‌نشان را بهتر نشان می‌دهند:

1. to palapal am – ei.
You hastily come.past – 2.SG

«تو با عجله آمدی.»

^۱ برای آگاهی بیشتر ر.ک. مکنزی (۱۹۶۶)، نقشبندی (۱۳۷۵) نقشبندی (۱۳۹۰).

^۲ Oblique case marker

2. amen čašt – aka – m ward – Ø.
I food – DEF -1.SG.OBL eat.past -3.SG

«من غذا را خوردم».

شایان ذکر آن که این مکانیسم بیان الگوی انطباق کنایی در بسیاری دیگر از زبان‌های ایرانی غربی نیز مشاهده می‌شود.

۲-۲- ساخت‌های کنایی نشاندار

در ساخت‌هایی که بر مبنای سازوکار دوم بیان الگوی کنایی در هورامی تولید می‌شوند، سازه‌های فاعل و مفعول مستقیم به ترتیب دست‌خوش فرایندهای تأکید و مبتداسازی می‌شوند و واجد خوانش معنایی تأکیدی و مبتدایی می‌گردند؛ از این‌رو این ساخت‌ها نسبت به ساخت‌های نوع اول، نشان‌دار محسوب می‌شوند. در این ساخت‌ها سازه‌ی فاعل، به جای مطابقه‌ی با واژه‌بست غیرفاعلی حاضر در جایگاه واکرناگل، با تکواژ حالت‌نمای غیرفاعلی ظاهر می‌شود. مفعول مستقیم که در این ساخت‌ها به عنوان سازه‌ی مبتداسازی شده عمل می‌کند، به لحاظ کلامی حاوی اطلاع کهنه است و معمولاً به همراه تکواژ معرفگی در جمله حاضر می‌شود. یکی از ویژگی‌های منحصر بفرد ساخت‌های کنایی نشان‌دار در هورامی، ترتیب ثابت سازه‌های تشکیل‌دهنده‌ی جمله است؛ در این ساخت‌ها مفعول مستقیم (مبتدا) در جایگاه آغازین جمله قرار می‌گیرد؛ سپس سازه‌ی فاعل (کانون) در جایگاه بعدی ظاهر می‌شود و در نهایت فعل جمله که از ستاک گذشته مشتق شده است در موضع پایانی جمله قرار می‌گیرد. این ترتیب سازه‌ای الزاماً ثابت است و هرگونه تغییر در ترتیب قرار گرفتن سازه‌های فاعل و مفعول مستقیم به غیردستوری شدن ساخت حاصل منجر می‌شود (کریمی‌دوستان و نقشبندی ۱۳۹۰ و نقشبندی ۱۳۹۰). مثال‌های زیر کاربرد ساخت‌های کنایی نشان‌دار را نشان می‌دهند:

3. sipal – aka mahnaz – i šet – Ø.
clothes – DEF Mahnaz – OBL wash.past -3.SG

«لباس را مهناز (و نه شخص دیگری) شست.»

شایان ذکر آنکه در توصیف‌های دستوری موجود در باب هورامی تنها مکنزی (۱۹۶۶) اشاره‌ی بسیار محدودی به این دسته از ساخت‌های زبانی کرده است. وی با به شاهد آوردن مثال زیر بر این باور است که این ساخت‌ها تنها می‌توانند با فاعل غیرشخصی بکار روند:

4. dar –aka	sarda –y	bard –Ø.
tree –DEF	coldness –OBL	take.past-3.SG

«درخت را سرما (و نه عامل دیگری) از بین برد.»

همان‌طور که در داده‌های فوق مشهود است ترتیب الزاماً ثابت سازه‌ها، حضور تکواژ حالت‌نما بر روی سازه‌ی فاعل و مطابقتی مفعولی از ویژگی‌های اصلی این دسته از ساخت‌های کنایی هستند.

۳- تحلیل مشخصه بنیاد ساخت‌های کنایی نشاندار

رویکرد مشخصه بنیاد کریمی‌دوستان و نقشبندی (۱۳۹۰) و نقشبندی (۱۳۹۰) را می‌توان نخستین تلاش نظری برای ارائه‌ی تبیینی صوری از ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی دانست. هدف اصلی جستار حاضر ارائه‌ی تحلیلی جدید و فاز بنیاد از ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی و نیز مقایسه‌ی آن با رویکرد مشخصه بنیاد پیشین به منظور روشن شدن وجوه افتراق آن‌ها می‌باشد. در همین راستا، در بخش حاضر ویژگی‌های رویکرد مشخصه بنیاد معرفی می‌شود.

مفهومی که در تحلیل مشخصه بنیاد ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی نقش به‌غایت مهمی را ایفا می‌کند، فرضیه‌ی گروه متمم‌ساز گسسته است. بر مبنای این فرضیه، گروه متمم‌ساز خود می‌تواند به چند فرافکن پیشینه‌ی دیگر نظیر فرافکن مبتدا و فرافکن تأکید تقسیم شود (هگمن و گوئرون ۱۹۹۹). کلیه‌ی این فرافکن‌های پیشینه‌ی جدید بر گروه زمان تسلط دارند و خود تحت تسلط گروه متمم‌ساز هستند و به همین دلیل بخشی از لایه‌ی متمم‌ساز محسوب می‌شوند. هسته‌ی گروه‌های مبتدا و تأکید به ترتیب دارای مشخصه‌های قوی مبتدا و تأکید می‌باشند و مشخص‌گر^۱ آن‌ها جایگاه عناصری هستند که دست‌خوش فرایند مبتدا سازی تأکید شده‌اند و در ساخت جمله سازه‌های مبتدا و مؤکد محسوب می‌شوند. هگمن و گوئرون (همان) بر این باورند که گروه مبتدا گروهی تکرارپذیر است که می‌تواند پیش و پس از گروه تأکید فرافکنی شوند. این خصوصیت می‌تواند تفاوت توالی سازه‌های مبتدا و مؤکد را در زبان‌های

^۱.Specifier

مختلف توجیه کند^۱. در نمودار زیر می‌توان ترتیب فراکن‌های بیشینه‌ی مبتدا و تأکید را مشاهده کرد:

5. [CP [TopP [FocP [TopP [TP [vP]]]]]].

به منظور ارائه‌ی تصویر روشن‌تری از خصوصیات این رویکرد، مراحل اشتقاق نحوی جمله‌ی شماره‌ی ۵ را، که جهت سهولت در ارجاع در این بخش تکرار شده است، به دقت دنبال خواهیم کرد.

6. sipal –aka mahnaz –i šet –Ø.
clothes –DEF Mahnaz –OBL wash.past -3.SG

«لباس را مهناز (و نه شخص دیگری) شست.»

آرایش واژگانی شماره گذاری^۲ شده‌ی جمله‌ی فوق حاوی سه واحد واژگانی است که هر کدام از آن‌ها یک بار تکرار شده‌اند.

{ sipal₁, mahnaz₁, šet₁ } : آرایش واژگانی شماره گذاری شده

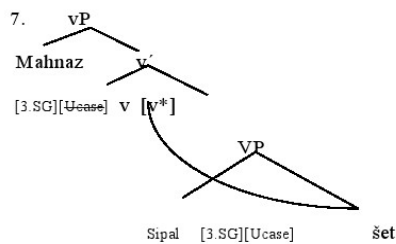
در نخستین مرحله‌ی نظام محاسباتی فعل متعدی که برگرفته از ستاک گذشته‌ی فعل «شستن» است با متمم خود ادغام می‌شود و گروه فعلی هسته‌ای را تشکیل می‌دهد. کریمی (۱۳۸۸، ۲۰۱۰) بر این باور است که افعال متعدی بکار رفته در ساخت‌های کنایی زبان کردی و البته سایر زبان‌های ایرانی دارای الگوی انطباق کنایی، باقیمانده‌ی ساخت صفت مفعولی در زبان فارسی میانه هستند و به همین دلیل دارای خصوصیات صفتی هستند و هنوز به طور کامل به فعل متعدی تمام عیار تبدیل نشده‌اند؛ از این رو این دسته از افعال قابلیت بازبینی مشخصه‌ی حالت موجود بر روی عنصر متمم خود را ندارند. سازه‌ی مفعول در بدو ورود به فرایند اشتقاق نحوی دارای مشخصه‌های تعبیرپذیر فای (سوم شخص مفرد) و مشخصه‌ی تعبیرناپذیر حالت است.

^۱. برای تحلیل فرایندهای تأکید و مبتداسازی در زبان فارسی بر مبنای گروه متمم‌ساز گسسته ر.ک. کریمی ۲۰۰۵، درزی و بیرقدار ۱۳۸۹، انوشه ۱۳۸۹.

^۲. Numeration

در چارچوب برنامه‌ی کمینه‌گرا مجموعه‌ی واحدهای واژگانی حاضر در یک اشتقاق نحوی، یک آرایش واژگانی نامیده می‌شود. علاوه بر این اضافه کردن اطلاعات مربوط به تعداد رخداد هر یک از واحدهای واژگانی موجود در یک آرایش واژگانی در جریان فرایند اشتقاق نحوی، منجر به تولید آرایش واژگانی شماره گذاری شده‌ی می‌شود.

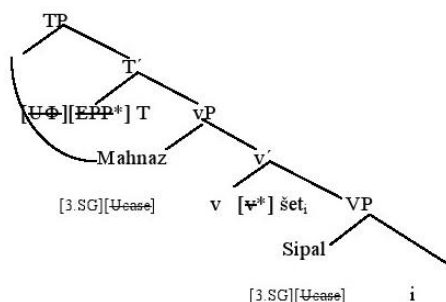
فعل متعدی توانایی بازبینی مشخصه‌ی حالت سازه‌ی مفعول را ندارد و به همین دلیل سازه‌ی مفعول به عنوان عنصری فعال در جریان فرایند اشتقاق نحوی باقی می‌ماند. در گام بعدی هسته‌ی گروه فعلی پوسته‌ای با گروه فعلی هسته‌ای ادغام می‌شود و گروه فعلی پوسته‌ای فرافکنده می‌شود. مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای جایگاه قرار گرفتن موضوع بیرونی، سازه‌ی فاعل، است



وولفورد^۱ (۲۰۰۶) معتقد است که حالت کنایی از زمره‌ی حالات غیرساختاری^۲ و ذاتی^۳ است که همواره بوسیله‌ی فعل سبک^۴ (هسته‌ی گروه فعلی پوسته‌ای) به گروه‌های اسمی حاضر در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای اعطا می‌شود. طبق این دیدگاه، مشخصه‌ی حالت سازه‌ی فاعل حاضر در جایگاه مشخص‌گر گروه فعلی پوسته‌ای بوسیله‌ی هسته‌ی فعل سبک بازبینی شده و به صورت کنایی ارزش‌گذاری می‌شود. با ارزش‌گذاری و حذف همزمان مشخصه‌ی حالت، سازه‌ی فاعل به عنصری غیرفعال تبدیل می‌شود که تنها می‌تواند برای بازبینی و حذف مشخصه‌ی اصل فرافکنی گسترده^۵ به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت کند. نکته‌ی دیگری که در ارتباط با نمودار ۷ قابل ذکر است وجود مشخصه‌ی قوی فعلی در هسته‌ی گروه فعلی پوسته‌ای است. در نمودار فوق حرکت فعل واژگانی به جایگاه هسته‌ی گروه فعلی پوسته‌ای و ادغام آن به فعل سبک سبب اقناع و حذف مشخصه‌ی فعلی قوی می‌گردد. فرایند اشتقاق نحوی با اضافه شدن هسته‌ی گروه زمان ادامه می‌یابد.

1. Woolford
 2. non structural
 3. inherent
 4. light verb
 5. EPP

8.

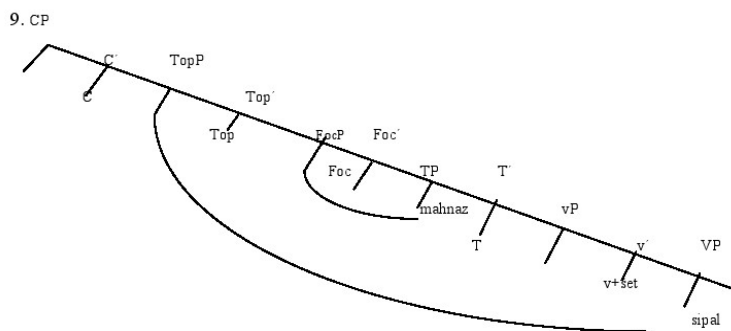


در نمودار ۸ هسته‌ی گروه زمان دارای مشخصه‌ی تعبیرناپذیر فای (شخص و شمار) و مشخصه‌ی قوی اصل فرافکنی گسترده است که باید هر دو پیش از رسیدن به سطح صورت منطقی^۱ بازبینی و حذف شوند. هسته‌ی گروه زمان نخست برای بازبینی مشخصه‌ی فای خود در مقام جستجوگر به دنبال سازه‌ی هدف مناسب می‌گردد. از آن جایی که مشخصه‌ی حالت سازه‌ی فاعل پیش‌تر توسط هسته‌ی گروه فعلی پوسته‌ای بازبینی و حذف شده، و به همین دلیل به سازه‌ی غیرفعال تبدیل شده است، این سازه نمی‌تواند با هسته‌ی گروه زمان وارد رابطه‌ی مطابقه شود. در اشتقاق نحوی فوق تنها عنصر باقیمانده‌ای که می‌تواند نقش هدف را برای هسته‌ی گروه زمان ایفا کند، سازه‌ی مفعول است. به دلیل ماهیت غیرمفعولی فعل متعدی گذشته مشخصه‌ی حالت سازه‌ی مفعول بازبینی نشده و به همین علت می‌تواند به عنوان عنصری فعال و در مقام سازه‌ی هدف با هسته‌ی گروه زمان رابطه‌ی مطابقه برقرار کند. مفعول صریح مشخصه‌های فای هسته‌ی زمان را به صورت سوم شخص مفرد ارزش‌گذاری و حذف می‌کند و در مقابل هسته‌ی گروه زمان مشخصه‌ی حالت سازه‌ی مفعول را بازبینی کرده و به صورت حالت فاعلی ارزش‌گذاری می‌کند. گروه اسمی اقناع‌کننده‌ی مشخصه‌ی قوی اصل فرافکنی گسترده باید در رابطه‌ی موضعی با هسته‌ی دربرگیرنده‌ی آن باشد و یا به عبارتی دیگر باید در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان قرار بگیرد. بنا بر ملاحظات نظری موجود در برنامه‌ی کمینه‌گرا، در نمودار فوق سازه‌ی فاعل می‌تواند علیرغم غیرفعال بودنش برای اقناع مشخصه‌ی اصل فرافکنی گسترده به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان حرکت کند. تا این بخش کلیه‌ی مشخصه‌های تعبیرناپذیر ناپذیر بازبینی و حذف شده‌اند، به همین

^۱. logical form

دلیل اشتقاق نحوی موجود در نمودار فوق به هنگام رسیدن به ساخت صورت منطقی ساقط نمی‌شود.

همان‌گونه که پیش‌تر نیز ذکر شد در تحلیل مشخصه بنیاد ساخت‌های کنایی نشان‌دار از فرضیه‌ی گروه متمم‌ساز گسسته بهره گرفته شده است. بر مبنای این دیدگاه هسته‌های انتزاعی گروه‌های مبتدا و تأکید دارای مشخصه‌های قوی مبتدایی و تأکیدی هستند که باید الزاماً در رابطه‌ی موضعی با سازه‌های مبتدا و مؤکد اقناع شوند. برای کامل شدن تبیین مشخصه بنیاد فوق می‌توان چنین فرض کرد که عناصر واژگانی با مشخصه‌های غیرفعال مبتدا و تأکید وارد فرایند اشتقاق نحوی می‌شوند. این مشخصه‌ها تنها در صورت وجود خوانش نشان‌دار مبتدایی و تأکیدی و یا به عبارت دیگر تنها در صورت فرافکنده شدن گروه‌های مبتدا و تأکید در جریان فرایند اشتقاق نحوی فعال می‌شوند. به باور انوشه (۱۳۸۹) فرایند فعال شدن مشخصه‌های تعبیرپذیر به هیچ روی فرضی غیر موجه نیست. با عنایت به مراتب فوق، مراحل پایانی رویکرد مشخصه بنیاد مورد بحث را می‌توان در نمودار ذیل نشان داد:



با تشکیل گروه‌های مبتدا و تأکید و حرکت سازه‌ی دارای مشخصه‌ی مبتدا (مفعول) به جایگاه مشخص‌گر گروه مبتدا به منظور اقناع مشخصه‌ی مبتدایی گروه مذکور و نیز با حرکت سازه‌ی واجد مشخصه‌ی تأکید (فاعل) به جایگاه مشخص‌گر گروه تأکید به جهت اقناع مشخصه‌ی تأکیدی گروه مذکور، ترتیب سازه‌های همیشه ثابت ساخت‌های مورد بحث تبیینی موجه و منطقی می‌یابد. شایان ذکر است که هیچ یک از فرایندهای حرکتی فوق از اصول برنامه‌ی کمینه‌گرا تخطی نمی‌کنند. حوزه‌ی کمینه‌ی^۱ حاصل از اتصال هسته‌ی گروه فعلی پوسته‌ای و فعل واژگانی درون آن به هسته‌ی گروه

^۱ minimal domain

زمان، برآیند حوزه‌های کمینه‌ی گروه فعلی پوسته‌ای و گروه زمان خواهد بود. بدین ترتیب گروه‌های اسمی فاعل و مفعول در یک حوزه کمینه‌ی گسترده^۱ قرار می‌گیرند و بنابر تعریف مفهوم حوزه‌ی کمینه نسبت به هر جایگاهی هم‌فاصله محسوب می‌شوند؛ از این رو عبورشان از فراز یکدیگر برای انتقال به جایگاه مشخص‌گر گروه‌های تأکید و مبتدا ناقض شرط کمینگی^۲ و به تبع آن موجب ساقط شدن اشتقاق نمی‌گردد (هورنشتین^۳ و دیگران ۲۰۰۵، انوشه ۱۳۸۹، نقشبندی ۱۳۹۰). قائل شدن به تشکیل گروه‌های پیشینه‌ی مبتدا و تأکید، فعال شدن مشخصه‌های مبتدا و تأکید بر روی گروه‌های اسمی حاضر در فرایند اشتقاق نحوی و حرکت گروه‌های اسمی مبتدا و مؤکد به جایگاه مشخص‌گر گروه‌های مبتدا و تأکید از مختصات اصلی رویکرد مشخصه بنیاد می‌باشد.

۴- تحلیل فاز بنیاد ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی

در بخش پیش با ویژگی‌های رویکرد مشخصه بنیاد برای تحلیل ویژگی‌های ساخت‌های کنایی نشاندار آشنا شدیم. در این بخش می‌کوشیم تا با تکیه بر مفهوم فاز و ملاحظات نحوی مترتب بر آن رویکردی بدیل برای تبیین فرایند اشتقاق نحوی ساخت‌های کنایی مورد بحث در مقاله‌ی حاضر بدست دهیم. برای درک بهتر رویکرد جدید، لازم است نخست با مفهوم نظریه‌ی فاز، جایگاه آن در چارچوب برنامه‌ی کمینه‌گرا و نیز فرایندهای نحوی ملازم آن آشنا شویم.

۴-۱- نظریه‌ی فاز

نظریه‌ی فاز و ملاحظات مربوط به تأثیر آن بر روند کلی فرایند اشتقاق نحوی از سال ۲۰۰۰ به بعد وارد برنامه‌ی کمینه‌گرا شد. ایده‌ی بنیادین مستتر در مفهوم فاز این است که فرایند اشتقاق نحوی ساخت‌های زبانی به صورت فاز به فاز و یا به عبارتی دیگر مرحله به مرحله تکمیل می‌شود. با تکمیل هر یک از فازها و ارسال آن به سطوح رابط، آن فاز از دسترسی فرایندهای نحوی موجود در نظام محاسباتی خارج می‌شود.

^۱ .extended minimal domain

^۲ .Minimality Condition

^۳ .Hornstien

ردفورد (۲۰۰۹) بر این باور است که علت اصلی طرح مفهوم فاز از سوی چامسکی کم کردن میزان پیچیدگی عملیات محاسباتی مفروض در نظام زبان و نیز توجه به ظرفیت محدود حافظه‌ی انسان برای پردازش ساخت‌های زبانی است؛ بدین ترتیب فرایند اشتقاق نحوی با تکمیل مرحله به مرحله‌ی فازها و ارسال آن به سطوح رابط پیش می‌رود. ردفورد (همان) با تکیه بر آرای چامسکی (۲۰۰۱) خاطر نشان می‌سازد که فازها باید حتی‌المقدور ساده باشند تا با کم کردن پیچیدگی فرایندهای اشتقاقی، حجم حافظه‌ی فعال لازم را برای تکمیل اشتقاق ساخت‌های زبانی در ذهن کاهش دهند. این نکته هم سو با کمینه‌گرایی مطلوب در صور جدید دستور زایشی محسوب می‌شود.

از آن جایی که فازها به محض تشکیل در نظام محاسباتی به سطوح رابط فرستاده می‌شوند، لازم است جهت دریافت خوانش معنایی کامل در سطح صورت منطقی دارای معنای کاملی باشند و گزاره‌ی کاملی را القا کنند. بر مبنای همین عامل چامسکی (۲۰۰۰) گروه متمم‌ساز و گروه فعلی پوسته‌ای را به عنوان فاز معرفی می‌نماید چرا که در هر یک از فرافکن‌های بیشینه فوق‌الذکر اطلاعات معنایی لازم برای اراده‌ی یک گزاره‌ی کامل وجود دارد. سیتکو (۲۰۱۴) معتقد است که علاوه بر ملاک‌های معنایی، در مطالعات دستور زایشی ملاک‌های دیگر نیز برای شناسایی فازها پیشنهاد شده است. بر اساس این پیشنهادها (لگیت^۱ ۲۰۱۲) هسته‌ی فرافکن‌های فاز محل تجلی مشخصه‌های تعبیرناپذیر قوی است؛ و به همین دلیل این دسته از هسته‌ها موتور محرک بسیاری از فرایندهای نحوی محسوب می‌شوند؛ از این رو تجمع مشخصه‌های تعبیرناپذیر قوی در یک هسته مرز فاز را تعیین می‌نماید. یکی از مهم‌ترین جنبه‌های نظریه‌ی فاز، شرط نفوذناپذیری فاز^۲ است. بر مبنای این شرط پس از تشکیل هر فاز (گروه فعلی پوسته‌ای و گروه متمم‌ساز) بخشی از فاز به سطوح رابط ارسال می‌شود و به همین دلیل از دسترسی عناصر نحوی بیرون از فاز خارج می‌شود. این نکته بدان معناست که بخش انتقال یافته‌ی فاز نمی‌تواند تحت تأثیر فرایندهای نحوی قرار گیرند. از ابتدای معرفی نظریه‌ی فاز تا کنون تعاریف متعددی از شرط نفوذناپذیری فاز ارائه شده است که هر یک از آن‌ها تصویر متفاوتی از فرایند تشکیل فاز و به تبع آن حوزه‌ی

^۱. Legate

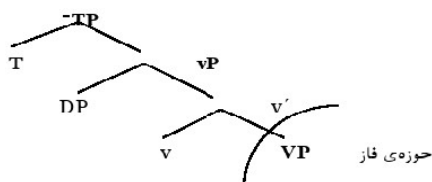
^۲. Phase Impenetrability Condition

نفوذناپذیر فاز بدست می‌دهد. چامسکی (۲۰۰۰) شرط نفوذناپذیری فاز را به ترتیب زیر صورت بندی می‌کند:

با تشکیل فاز α با هسته‌ی **H**، حوزه‌ی α از دسترسی فرایندهای نحوی بیرون از α خارج می‌شود. تنها هسته‌ی **H** و حاشیه‌ی آن می‌تواند تحت تأثیر فعل و انفعالات نحوی قرار بگیرد.

بنا بر تعریف فوق به محض تشکیل گروه HP قلمروی فاز α به سطوح رابط فرستاده می‌شود و از دسترس عناصر نحوی دیگر خارج می‌گردد؛ به همین علت تعریف فوق نسخه‌ی قوی شرط نفوذناپذیری فاز خوانده می‌شود. بر اساس تعریف دیگر موجود (به ویژه چامسکی ۲۰۰۱) قلمروی فاز α تنها زمانی به سطوح رابط ارسال می‌شود که گروه نحوی ZP، که بر گروه HP تسلط دارد، تشکیل شود. تعاریفی از این دست نسخه‌ی ضعیف شرط نفوذناپذیری فاز نامیده می‌شود. تفاوت نسخه‌های قوی و ضعیف شرط مورد بحث در مدت زمان دسترسی فرایندهای نحوی به عناصر موجود در قلمروی فاز است؛ این مدت زمان در نسخه‌ی قوی بسیار محدودتر از نسخه‌ی ضعیف است. در مقاله‌ی حاضر نسخه‌ی قوی شرط نفوذناپذیری فاز (تعریف فوق) به عنوان ابزار تحلیلی استفاده می‌شود. سیتکو (۲۰۱۴) برای روشن‌تر شدن تعریف فوق و مشخص شدن مفاهیمی نظیر حوزه و حاشیه‌ی فاز از نمودار زیر استفاده می‌کند:

10.



همان گونه که در نمودار ۱۰ مشاهده می‌شود در فاز گروه فعلی پوسته‌ای، گروه فعلی هسته‌ای به عنوان حوزه‌ی فاز عمل می‌کند به این معنی که این فرافکن بیشینه به محض تشکیل گروه فعلی پوسته‌ای به سطوح رابط ارسال می‌شود و از دسترس عناصر نحوی بیرون از فاز خارج می‌گردد. هسته‌ی گروه فعلی پوسته‌ای (فعل سبک) و گروه اسمی حاضر در جایگاه گروه فعلی پوسته‌ای عناصر حاشیه‌ای فاز محسوب می‌شوند. این عناصر اگرچه جزئی از یک فاز هستند اما بنا بر تعریف شرط نفوذناپذیری فاز می‌توانند با

عناصر خارج از فاز وارد فرایندهای نحوی شوند. با عنایت به توضیحات فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که تنها راه خارج کردن یک عنصر نحوی از حوزه‌ی یک فاز به منظور شرکت دادن آن در مراحل بعدی فرایند اشتقاق نحوی، حرکت دادن آن عنصر به جایگاه مشخص‌گر اولیه و یا ثانویه‌ی گروه فعلی پوسته‌ای است. به باور چامسکی (۲۰۰۰) هسته‌ی گروه‌های فاز، همچون هسته‌ی گروه زمان، دارای مشخصه‌ی قوی اصل فرافکنی بیشینه است. همین فرض نظری می‌تواند زمینه‌ی تبیین حرکت عناصر موجود در حوزه‌ی فاز را به جایگاه مشخص‌گر فاز فراهم نماید. این نکته پیش‌تر در مطالعات دستور زایشی در تبیین فرایند حرکت پرسشواژه بسیار مورد استفاده قرار گرفته است (ردفورد ۲۰۰۹). سازه‌هایی که از قلمرو فاز به جایگاه حاشیه‌ای فاز انتقال می‌یابند، برای حرکت کردن در مراحل بعدی فرایند اشتقاق نحوی با محدودیت‌هایی روبرو هستند. ردفورد (۲۰۰۹) به نقل از چامسکی (۲۰۰۶) از محدودیتی با عنوان محدودیت زنجیره‌های آمیخته^۱ نام می‌برد. بنا بر این محدودیت، سازه‌ای که به حاشیه‌ی یک فاز (مشخص‌گر نخست و یا ثانوی فاز) انتقال یافته است نمی‌تواند در مراحل بعدی فرایند اشتقاق به حاشیه‌ی یک فرافکن غیر فاز (جایگاه مشخص‌گر غیر فاز) انتقال یابد. با آشنایی مختصری که در این بخش با نظریه‌ی فاز و ملاحظات نحوی مترتب با آن حاصل شد می‌توان در بخش بعدی به تحلیل فاز بنیاد ساخت‌های کنایی نشاندار در هورامی پرداخت و وجوه تفاوت این رویکرد تحلیلی را با رویکرد مشخصه بنیاد پیش گفته باز شناخت.

۴-۲- تحلیل فاز بنیاد ساخت‌های کنایی نشاندار

در این بخش نیز همچون بخش ۳، برای ملموس‌تر شدن تحلیل نحوی ارائه شده شیوه اشتقاق جمله‌ی شماره‌ی ۵ را، که جهت سهولت در ارجاع در این بخش نیز دوباره تکرار شده است، به دقت دنبال خواهیم کرد.

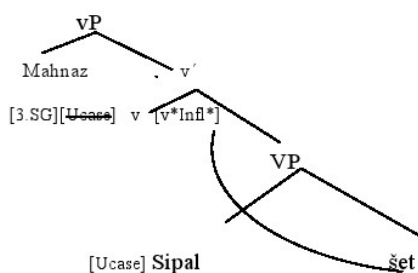
11. sipal – aka mahnaz – i šet – Ø.
clothes – DEF mahnaz – OBL wash.past -3.SG

«لباس را مهناز (و نه شخص دیگری) شست.»

¹ .mixed chain constraint

مراحل اولیه‌ی رویکرد تحلیل مبتنی بر فاز دقیقاً مشابه مراحل نخستین رویکرد مشخصه بنیاد قبلی است. این مراحل به منظور جلوگیری از اطاله‌ی کلام به صورت زیر فهرست‌وار عنوان می‌شوند: ۱. ادغام فعل متعدی با متمم خود و تشکیل گروه فعلی؛ ۲. تشکیل گروه فعلی پوسته‌ای و قرار گرفتن فاعل در جایگاه مشخص‌گر؛ ۳. حرکت فعل واژگانی و ادغام آن با فعل سبک؛ ۴. اعطای حالت ذاتی کنایی به سازه‌ی فاعل از سوی فعل سبک؛ ۵. ارزش‌گذاری نشدن مشخصه‌ی حالت سازه‌ی مفعول به علت عدم توانایی فعل متعدی گذشته. سیر تکوین فرایند اشتقاق نحوی تا این مرحله را می‌توان در نمودار زیر دید:

12.

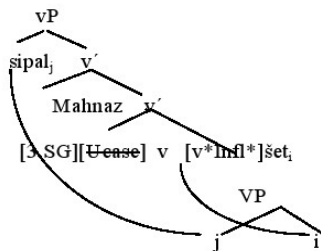


از آن جایی که گروه فعلی فوق به لحاظ معنایی گزاره‌ی کاملی را القا می‌کند، می‌توان آن را به مثابه‌ی یک فاز در نظر گرفت. پیش‌تر ذکر شد که گروه فعلی متعدی در زمان گذشته فاقد توانایی اعطای حالت مفعولی به سازه‌ی متمم خود است و به همین دلیل به لحاظ نحوی غیرمفعولی محسوب می‌شود؛ اما باید توجه داشت که معیار تلقی گروه فعلی فوق به عنوان فاز ملاحظات معنایی و نه ملاحظات نحوی است. گروه فعلی فوق دارای دو مقوله است و به لحاظ معنایی، گزاره‌ی کاملی را القا می‌کند.^۱ با ارسال حوزه‌ی فاز فوق، یعنی گروه فعلی واژگانی، به سطوح رابط، اشتقاق زبانی فوق ساقط خواهد شد چرا که تا این مرحله هنوز مشخصه‌ی حالت سازه‌ی مفعول بازبینی و حذف نشده است. بنابراین برای رفع این اشکال و نیز فراهم نمودن امکان بازبینی مشخصه‌ی حالت سازه‌ی مفعول در مراحل بعدی فرایند اشتقاق باید این عنصر از جایگاه آغازین خود حرکت کرده و در حاشیه‌ی فاز قرار گیرد. سازه‌ی فاعل جایگاه مشخص‌گر

^۱ همان‌گونه که کریمی (۲۰۱۰) نیز پیشنهاد می‌کند وضعیت گروه فعلی ساخت‌های کنایی در کردی و هورامی را می‌توان به عنوان شاهدی نقض برای تعمیم بورزیو (۱۹۸۴) دانست.

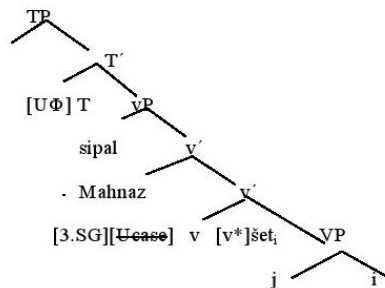
اولیه‌ی گروه فعلی را از قبل اشغال کرده است از این رو تنها جایگاه ممکن برای فرود سازه‌ی مفعول، مشخص‌گر دوم گروه فعلی پوسته‌ای است.

13.



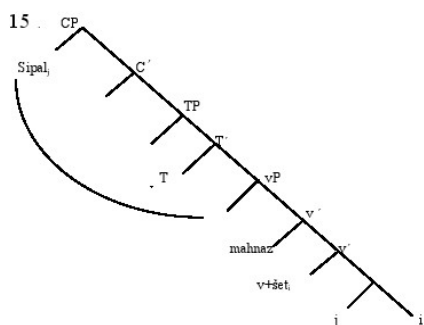
بدین ترتیب با حرکت سازه‌ی مفعول به جایگاه مشخص‌گر ثانویه‌ی گروه فعلی پوسته‌ای این عنصر از قلمروی فاز گروه فعلی خارج شده و می‌تواند برای ارزش‌گذاری مشخصه‌ی حالت خود در مراحل بعدی فرایند اشتقاق با عناصر نحوی دیگر وارد فرایند مطابقه شود. در مرحله‌ی بعدی فرایند اشتقاق، هسته گروه زمان با گروه فعلی ادغام می‌شود:

14.



با ادغام هسته‌ی گروه زمان و به تبع آن تشکیل گروه زمان فرایند اشتقاق وارد مرحله‌ی تازه‌ای می‌شود. هسته‌ی گروه زمان دارای مشخصه‌ی تعبیرناپذیر شخص و شمار است. این مشخصه باید پیش از ارسال ساخت زبانی به سطح صورت منطقی ارزش‌گذاری و حذف شود. از این رو هسته‌ی گروه زمان در مقام جستجوگر، سازه‌ی مفعول حاضر در جایگاه مشخص‌گر دوم گروه فعلی پوسته‌ای را به عنوان هدف خود انتخاب می‌کند و با آن وارد رابطه‌ی مطابقه می‌شود. شایان ذکر آن که سازه‌ی مفعول به دلیل وجود مشخصه‌ی حالت ارزش‌گذاری نشده عنصری فعال است و برقراری رابطه‌ی مطابقه با آن بلا اشکال است. با برقراری رابطه‌ی مطابقه مشخصه‌های شخص و شمار

هسته‌ی گروه زمان به صورت سوم شخص مفرد و مشخصه‌ی حالت سازه‌ی مفعول به صورت فاعلی بازبینی و حذف می‌شوند. تا این بخش از فرایند اشتقاق کلیه‌ی مشخصه‌های تعبیرناپذیر بازبینی شده‌اند. تنها مشخصه‌ی باقیمانده، مشخصه‌ی قوی اصل فرافکنی گسترده است که بر روی هسته‌ی گروه زمان قرار دارد و تنها با قرار گرفتن یک گروه اسمی در جایگاه مشخص‌گر گروه زمان اقناع می‌شود. حرکت سازه‌ی مفعول به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان بنا بر محدودیت زنجیره‌های آمیخته ممکن نیست؛ چرا که این سازه قبلاً از قلمروی فاز گروه فعلی به جایگاه حاشیه‌ای فاز حرکت کرده است و از این رو حرکت آن به حاشیه‌ی فرافکن غیر فاز (مشخص‌گر گروه زمان) مجاز نیست. گروه اسمی فاعل نیز، که حالت کنایی دریافت کرده و در جایگاه مشخص‌گر نخست گروه فعلی پوسته‌ای قرار دارد، نمی‌تواند از فراز سازه‌ی مفعول حرکت کند و به جایگاه مشخص‌گر گروه زمان انتقال یابد. تنها راه غلبه بر این مشکل این است که چنین فرض کنیم که مشخصه‌ی قوی اصل فرافکنی گسترده در اصل متعلق به هسته‌ی گروه متمم‌ساز است که در برخی موارد به هسته‌ی گروه زمان تراوش می‌شود. همان‌گونه که کریمی (۲۰۱۰) نیز به نقل از پستسکی و تورگو^۱ (۲۰۰۴) خاطر نشان می‌کند مرتبط دانستن مشخصه‌ی اصل فرافکنی گسترده با هسته‌ی متمم‌ساز به هیچ روی در نظریه‌ی زبانی جدید و بی سابقه نیست. بدین ترتیب با تشکیل گروه متمم‌ساز و حرکت سازه‌ی مفعول به جایگاه مشخص‌گر این گروه فعل و انفعالات نحوی پایان می‌یابد. باید توجه داشت که حرکت سازه‌ی مفعول به جایگاه مشخص‌گر گروه متمم‌ساز منافی محدودیت زنجیره‌های آمیخته نیست چرا که مشخص‌گر گروه متمم‌ساز حاشیه‌ی گروه فاز محسوب می‌شود.



^۱. Pesetsky and Torrego

با حرکت سازه‌ی مفعول به جایگاه مشخص‌گر گروه متمم‌ساز جهت اقناع مشخصه‌ی قوی اصل فرافکنی گسترده و به تبع آن تشکیل فاز دوم (گروه متمم‌ساز)، قلمروی فاز گروه متمم‌ساز نیز به سطوح رابط ارسال می‌شود. در پایان فرایند نیز عناصر حاشیه‌ای هر دو فاز (هسته‌ها و عناصر موجود در جایگاه مشخص‌گرها) به سطوح رابط ارسال می‌گردند تا خوانش معنایی و آوایی مربوط به خود را دریافت نمایند.

۵- بحث و نتیجه‌گیری

بهینگی مدل‌های تبیینی، یکی از اصول نظری بنیادین در چارچوب برنامه‌ی کمینه‌گرا می‌باشد. این اصل در برنامه‌ی کمینه‌گرا صورتهای مختلفی را به خود می‌گیرد: کم بودن فاصله‌ی بین عناصر هدف و جستجوگر در رابطه‌ی بازبینی، کوتاه بودن مسیر فرایند اشتقاق نحوی و اولویت سازوکارهای کم هزینه بر سازوکارهای پیچیده و زمان‌بر؛ وجود اصولی چون اصل تعلق^۱ و اصل تفوق ادغام بر حرکت و اصل کم‌کوشی^۲ در برنامه‌ی کمینه‌گرا مؤید همین نکته است (کالینس^۳ ۲۰۰۱). در رویکرد نخست ارائه شده در مقاله‌ی حاضر قائل شدن به وجود گروه‌های بیشینه‌ی مبتدا و تأکید و به تبع آن فعال شدن مشخصه‌ی مبتدا و تأکید موجب وقوع فرایندهای حرکتی طولانی می‌شد. پرواضح است که عدم وقوع این فرایندهای حرکتی در چارچوب رویکرد اول موجب ساقط شدن فرایند اشتقاق نحوی می‌شود. این در حالی است که در رویکرد دوم لحاظ کردن سازوکارهای نظریه‌ی فاز موجب شد تا برای تبیین ترتیب سازه‌ای الزاماً ثابت ساخت‌های کنایی نشاندار، اساساً نیازی به تشکیل گروه‌های بیشینه‌ی مبتدا و تأکید نباشد. در این رویکرد گروه اسمی مفعول برای جلوگیری از نقض اصل نفوذناپذیری فاز به جایگاه مشخص‌گر ثانویه‌ی گروه فعلی پوسته‌ای حرکت کرد و در مرحله‌ی بعدی برای اقناع مشخصه‌ی قوی اصل فرافکنی گسترده به جایگاه مشخص‌گر گروه متمم‌ساز حرکت نمود. مقایسه‌ی این دو رویکرد نشان می‌دهد که تعداد حرکت‌ها و نیز فاصله‌ی

^۱ . Procrastinate principle

^۲ . Least effort

^۳ . Collins

بین عناصر دست‌خوش حرکت در رویکرد دوم محدودتر از رویکرد نخست است. علاوه بر این در رویکرد دوم به دلیل عدم تشکیل گروه‌های مبتدا و تأکید مسیر فرایند اشتقاق نحوی نیز کوتاه‌تر شد. با عنایت به مراتب فوق می‌توان چنین نتیجه گرفت که بر اساس مفاهیم بنیادین برنامه‌ی کمینه‌گرا، رویکرد دوم (رویکرد فاز بنیاد) نسبت به رویکرد مشخصه بنیاد نخست بهینه‌تر محسوب می‌شود. دستاوردهای مقاله‌ی حاضر را می‌توان در سطح کلان به عنوان تأییدی بر اهمیت نظریه‌ی فاز و الزامات نحوی مترتب بر آن در بهینه‌تر کردن فرایند اشتقاق نحوی ساخت‌های زبانی دانست.

منابع

- انوشه، مزدک (۱۳۸۹). رویکردی مشخصه بنیاد به فرایندهای تأکید و مبتداسازی در زبان فارسی، *مجله‌ی پژوهش‌های زبانی*، دوره‌ی اول، شماره‌ی اول، ۱-۲۸.
- دبیرمقدم، محمد (۱۳۹۲). *رده‌شناسی زبان‌های ایرانی*، تهران، سمت.
- درزی، علی و راضیه مهدی بیرقدار (۱۳۸۹). بررسی جایگاه مبتدا در زبان فارسی بر پایه برنامه کمینه‌گرا، *مجله‌ی پژوهش‌های زبان‌شناسی*، سال دوم شماره‌ی اول، ۱ تا ۱۸.
- کریمی، یادگار (۱۳۸۸). *ساخت کنایی: منشأ و ماهیت آن*. پایان‌نامه‌ی دکتری، گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.
- کریمی، یادگار. (۱۳۹۱). *تحلیل نحوی ساخت کنایی بر پایه‌ی شواهدی از زبان کردی*، *مجله زبان‌پژوهی*، سال چهارم، شماره‌ی ۷، ۱۷۷-۲۰۹.
- کریمی دوستان، غلامحسین و زانیار نقشبندی (۱۳۹۰). *ساخت کنایی در گویش هورامی*، *مجله پژوهش‌های زبان و ادبیات تطبیقی*، دوره دوم، شماره‌ی ۶، ۱۹-۴۴.
- منشی‌زاده، مجتبی و یادگار کریمی (۱۳۹۰). *پیرامون خاستگاه ساخت کنایی*، *مجله زبان‌شناسی*، سال بیست و سوم، شماره‌ی ۲، ۹-۳۹.
- نقشبندی، زانیار (۱۳۹۰). *ساخت‌های ارگتیو در گویش هورامی*. پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد، گروه زبان‌شناسی دانشگاه کردستان، سنندج.
- نقشبندی، شهرام (۱۳۷۵). *نظام آوایی گویش هورامی (گونه‌ی شهر پاره) از دیدگاه واج‌شناسی زایشی و واج‌شناسی جزمستقل*، پایان‌نامه‌ی کارشناسی ارشد. گروه زبان‌شناسی دانشگاه علامه طباطبایی، تهران.

Beneveniste, E. 1966. La Construction Passive du Parfait Transitif, In Emile Benevenist (ed.), *Problemes de Linguistique Generale* (176-186) , Paris: Gallimard.

- Bynon, Th. 2005. Evidential, Raised Possessor, and the Historical Source of the Ergative Construction in Indo-Iranian, *Transactions of the philological society*, 103:1-72.
- Collins, C. 2001. Economy Conditions in Syntax, In M. Baltin and Ch. Collins (eds.), *The Handbook of Contemporary Syntactic Theory* (45–61) , Oxford: Blackwell.
- Chomsky, N. 2000. Minimalist Inquiries: The Framework, In R. E. A. Martin (ed.), *Step By Step Essays on Minimalist Syntax in Honor of Howard Lasnik* (89–155) , Cambridge: MIT Press.
- Chomsky, N. 2001. Derivation by Phase, In M. Kenstowicz (ed.), *Ken Hale: A Life in Language* (1–52) , Cambridge: MIT Press.
- Chomsky, N. 2004. Beyond Explanatory Adequacy, In A. Belletti (ed.), *Structures and Beyond: The Cartography of Syntactic Structures*, vol. 3 (104–31) , Oxford University Press.
- Chomsky, N. 2006. On phases, In Freidin, R., Otero, C. Zubizarreta, M. (eds.), *Foundational Issues in Linguistic Theory*, Cambridge MA: MIT Press.
- Citko, B. 2014. *Phase Theory*, New York: Cambridge University Press.
- Dixon, R.M.W. 1994. *Ergativity*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Haegeman L, and J, Gueron. 1999. *English Grammar*, Oxford: Blackwell Publishers.
- Haig, G. 2008. *Alignment Change in Iranian Languages: A Construction Grammar Approach*, New York: Mouton de Gruyter.
- Holmberg, A and David Odden. 2004. Ergativity and Role-Marking in *Hawrami*, In *Syntax of the World's Languages*, Leipzig, Germany.
- Hornstein, N. J. Nunes, and K. Grohmann. 2005. *Understanding Minimalism*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Karimi, S. 2005. *A Minimalist Approach to Scrambling: Evidence from Persian*, New York: Mouton de Gruyter.
- Karimi, Y. 2010. Unaccusative transitives and the person-case constraint effects in Kurdish, *Lingua*, 120: 693-716.
- Legate, J. 2012. Under-Inheritance, *Handout of a paper presented at NELS 42*, University of Toronto.
- Mackenzie, D.N. 1966. *The Dialect of Awraman*, Kobenhavn.
- Pesetsky, D, Torrego, E. 2004. Tense, case and the nature of syntactic categories, In Gueron, J., Lecarme, J. (eds.), *The Syntax of Time* (495–537). Cambridge, MA: MIT Press.
- Radford, A. 2009. *An Introduction to English Sentence Structure*, Cambridge: Cambridge University Press.
- Woolford, E. 2006. Lexical case, inherent case and argument structure, *Linguistic Inquiry*, 37:111-130.